۱۱۶

سلسله درسهای عرفانی

هُوَ ۱۲۱

گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجذوب علیشاه)

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم.

مؤمنین، اینهایی که ایمان آوردند، یک گروه بودند، این گروه، ظاهرش به‌صورت یک تسبیحی از سنگ‌های قیمتی است. یک چنین تسبیحی را در نظر بگیرید، هر یک از دانه‌هایش از همان جنس است یعنی هر یک از دانه‌ها به‌قول آن شعر می‌گوید:

سال‌ها باید که تا یک مشتِ پشم از پشتِ
زاهدی را خرقه گردد یا حِماری را رسن
سال‌ها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب
لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن

به‌هرجهت، اینها آنوقت تقسیماتی است که خودِ اینها بین خودشان کرده‌اند. امّا این تسبیح وقتی همینطوری هست، در نخش می‌گوییم این چیست؟ تسبیح است. امّا اگر این تسبیح پاره بشود ولو اینکه هنوز دانه‌هایش از هم نریخته ولی از همان اوّل پاره بشود یک‌دانه‌اش که کنار رفت، به آن یک‌دانه نمی‌گویند «تسبیح». درست است که تا وقتی با دانه‌های دیگر و در نخ است، در نخِ الهی هست، اسمش تسبیح است ولی حالا می‌گویند یک مهره. برای اینکه شناخته بشود که این مهره، اصلش کجاست؟ می‌گویند یک مهره‌ی تسبیح ولی تسبیح نیست. البتّه ارزش دارد ولی نه به اندازه‌ای که کامل باشد چون دانه‌ی تسبیح شکل خاصّی دارد و فرض کنید مثلاً از سنگ عقیق باشد، آن سنگ اگر تسبیح نمی‌شد، این شکل به دردش نمی‌خورد. این شکل فقط برای آن است.

بنابراین آن دانه‌ی تسبیح هم اگر با دیگران نباشد، آن قیمتی ندارد یعنی یک تسبیحی فرض کنید، این تسبیح را بطور مثال می‌گویند صدهزار تومان ارزش دارد، این نمی‌شود گفت: یک‌دانه‌اش که افتاد، هزار تومان ارزش دارد، نه! یک‌دانه‌اش که افتاد، چهار، پنج تومان است، نه هزار تومان. پس مصلحت خودِ این دانه‌ی تسبیح که جدا از تسبیح افتاده، این است که با آنهای دیگر با هم باشد. برای اینکه همیشه با آنها باشد و آن وظایفِ تسبیح بودن را بتواند انجام بدهد، باید این نخ را دور نیندازد. این نخ را پاره نکند. با همان دانه‌های دیگر با هم بسازند و نخ را تعمیر کنند و نخ را تجدید کنند. این سرنوشتِ این تسبیح است با دانه‌های قیمتی‌اش. دانه‌هایی که تک‌تک قیمت دارد. همین مثالِ تسبیح را می‌شود به جامعه‌ی مؤمنین مثال زد برای اینکه جامعه‌ی مؤمنین هم برای امر ایمانی است، تسبیح هم برای کمک به امر ایمانی و عبادت الهی است، ان‌شاءالله. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۴/۳/۱۶، جلسه برادران ایمانی)

*****

شرح اویس قرنی را *تذکرةالاولیاء* شیخ عطار نوشته. البتّه به مناسبت زمان خودش و آنوقت چیزهایی گفته که شاید یک‌خرده به دلِ ما سنگین می‌آید ولی برای ما بسیار جالب و آموزنده است. بعد از اینکه پیغمبر گفت: بوی خدا را از طرف یمن می‌شنوم، عدّه‌ای رفتند که اویس را زیارت کنند. نوشته از کسانی که همراه این سفر بودند، عُمَر خلیفه‌ی دوّم بود. خلیفه با اینها آمد. علی علیه‌السلام هم که کاروان‌سالار بود. اویس یک شتربانی در بیابان بود، خلیفه و همه‌ی اینها رفتند دستش را ببوسند. در آنجا نوشته: خلیفه یعنی عُمَر به اویس گفت: این بار سنگینِ خلافت را به گردن من گذاشتند که من طاقتش را ندارم، نمی‌دانم چه‌کار کنم؟ به چه کسی بدهم و بروم؟ اویس جواب داد: تو اگر اهلش نیستی و می‌فهمی که اهلش نیستی، رها کن و برو. به تو چه که خدا چه‌کار می‌کند؟ رها کن و برو! این اویس دو، سه تا نکته‌ی جالب دارد.

حالا این اویس را ببینید، ما می‌گوییم کیمیا را به خاک می‌زنند طلا می‌شود. ما به طلا اهمّیت می‌دهیم وِالّا طلا هم یک فلزی است مثل همه‌ی چیزهای دیگر ولی این کیمیاست. این کیمیا که به اویس خورد که با همین فقر و نداری خلیفه‌ی آن روز، خلیفه یعنی حکومتِ آن روز به دست‌بوسش آمد. اویس به دنیا هم نظر نداشت هیچ، همان شغل گوسفندچرانی‌اش را داشت، این کیمیا است. «کاین کیمیای هستی، قارون کند گدا را».

حالا ان‌شاءالله به وجود ما که این کیمیا خورده، ما خودمان لایقش باشیم که جذب کنیم، بفهمیم، ان‌شاءالله. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۴/۳/۱۶، جلسه خواهران ایمانی)

*****

در وجود خدا شکّی نیست آنهایی هم که می‌گویند خدا را قبول ندارند، خدای من و شما را قبول ندارند وِالّا منظور از خدا این نیروی واحدی است که بر همه‌ی جهان مسلّط است نه اینکه او جداگانه است، جهان هم جداگانه و این بر او مسلّط است، نه! اصلاً جهانی وجود ندارد در مقابل خدا یعنی از آن دو تا فرضی که می‌شود کرد، وقتی می‌گوییم وجود خدا چنین و چنان است، اینکه خدا جدا باشد، جهان جداگانه و خدا بر جهان مسلّط باشد؟ بعضی‌ها می‌گویند خدا بر جهان مسلّط نیست، خودِ جهان یکپارچه یکی است. همان اسمش خداست چون همه‌ی حتّی علما و دانشمندانی که اصلاً در این زمینه کاری ندارند، حرفی نمی‌زنند. کارشان فرض کنید بستگی به سیّارات و ستاره‌ها و گردش‌شان دارد، آنها هم معتقدند که همه‌ی اینها به هم وصل است یعنی اگر شما یک عطسه بکنید، این در جهان اثر دارد، در آخرین سیّاره هم این مؤثّر است منتها اینقدر اثرش ضعیف است که کسی احساس نمی‌کند ولی همه‌ی اینها با هم یکی است. در این وسط اگر ما به‌این‌صورت بگیریم پس تکلیف انسان چه می‌شود؟ انسان وجود دارد؟ ندارد؟ انسان می‌تواند از خودش اراده و تصمیمی بگیرد یا نمی‌تواند بگیرد؟ همه‌ی اینها به هم وصل است به‌همین‌جهت هم گفته‌اند در وجود خدا و صفات خدا زیاد

فکرتان را به کار نبرید برای اینکه آن وجودی است برتر از فکر:

ای برتـر از خیـال و قیـاس و گمـان و وهـم

و از هـر چـه گفته‌انـد و شـنیدیم و خوانـده‌ایم

هر چه راجع به خدا فکر کنید، آن خدایی است که خودتان برای خودتان ساختید. برای اینکه به محض اینکه بپرسند: خدا چیست؟ یک مقدار صفاتی توضیح می‌دهیم. از یکی دیگر بپرسند، یک‌طور دیگر می‌گوید و حال آنکه خدا که یکی است، پس اینها خدای شماست، خدایی است که خودتان ساختید. خدای واقعی را فقط عرفا می‌توانند بشناسند، آن هم بعد از آنکه مراحل سلوک را طی کردند، آنوقت می‌فهمند. به قول عطار که می‌گوید: گروهی از پرندگان می‌خواستند سیمرغ را ببینند، (سیمرغ وجود فرضی است که می‌گویند از طرف خداوند یا مأمورِ اداره‌ی پرندگان است یا بطور کلّی و در بالای کوه قاف جا دارد که همه‌ی اینها فرضی است). عدّه‌ای از پرندگان آمدند نزد هُدهُد، گفتند برویم بالای کوه قاف و سیمرغ را ببینیم. شروع کردند به راه رفتن رو به سوی کوه، هر چند وقتی یکی از آنها خسته می‌شد، می‌گفت من دیگر نمی‌توانم بیایم، می‌ایستاد، می‌ماند. از عدّه‌شان کم می‌شد تا وقتی به بالای کوه رسیدند از آن عدّه‌ی زیاد فقط سی نفر ماندند، سی تا مرغ ماندند. گشتند سیمرغی جداگانه از خودشان ندیدند، بعد که خوب نگاه کردند دیدند خودشان سیمرغ هستند.

آنـان کـه طلبکـار خداییـد، خـود آییـد بیـرون ز شما نیست، شمایید شمایید

صفاتی هم که برای خدا می‌شمرند، صفاتی است که پیغمبران، بزرگانی که در مقام خداشناسی، ما تشخیص دادیم که از ما جلوترند، آن صفات را فرض می‌کنیم یعنی فرض کنید خدا فلان صفت را داشته باشد یا نداشته باشد، در فکر شما چه اثر دارد؟ باید ببینید چه اثر دارد؟ وقتی ما می‌گوییم: یکی از صفات خداوند شجاعت است یعنی شجاع باش! وقتی می‌گوییم: یکی از صفات خداوند بخشش است یعنی ببخش، خودت ببخش! همینطور همه‌ی آن صفاتی است که به‌عنوان ایده‌آلِ ما گفته شده. بطور مثال که ایده‌آل را بفهمید: آنهایی که هندسه، ریاضی زیاد خواندند، می‌گویند که دو تا خط موازی با هم، به هم نمی‌رسد ولی در آخر به هم می‌رسد پس ایده‌آلِ دو خط موازی وقتی است که به هم برسند. همه‌ی این صفاتی هم که برای خداوند گفتند، صفاتی است که برای ما ایده‌آلی هست. حالا ببینید هر چه می‌تواند برای ما ایده‌آل باشد و خوب باشد آنچه گفته‌اند، آن صفتِ خداست از همه‌ی صفات. امانت‌داری، خداوند امین است یعنی اگر وعده‌ای کرده و گفت که این کار را بکن، پاداش آن نزد من است، امین است. آن کار را کردید پاداش را حتماً می‌دهد. اگر گفتید که خداوند اهل بخشش است یعنی اینکه ایده‌آل شما هم بخشش است یعنی وقتی ندانسته خطایی کردید، از طرف معذرت‌خواهی بکنید، بخشش بخواهید، می‌بخشد. دل‌تان می‌خواهد همه اینطور باشند، این صفت، صفتِ خداست. بنابراین در این صفت‌ها به‌جای اینکه فکر کنید که خدا آیا اینطوری است یا نیست؟ فکر کنید که شما خودتان این صفت را دارید یا ندارید؟ باید داشته باشید یا نه؟ و ایده‌آلِ شما هم در

این گفتارهایی است که بزرگان و عرفا گفتند و داستان‌هایی است که شنیدید.

کشور رومِ قدیم که مرکز مسیحیت بود، یک روم شرقی داشت که ترکیه‌ی فعلی باشد و آن جزایر آنجا، روم شرقی بود. یک روم غربی بود که در ایتالیا و الان هم هست، یک بحثی که بین همه‌ی مسیحیان بود این بود که آیا عیسی علیه‌السلام که خداوند او را به‌سوی خودش برد، با همین بدن جسمانی رفت یا با بدن روحانی؟ این بحث شما را، ما را هم می‌تواند خیلی مشغول کند ولی به ما چه؟ اگر دیدید اینطور بحث‌ها خیلی شما را مشغول می‌کند و به هیچ کاری، هیچ فکری نمی‌پردازید توجّه کنید که خداوند عیسی را پیش خودش برد، به ما چه؟ نه من را برد، نه من او را بردم. وقتی خودش فرمود: عیسی را بزرگ کردیم، آوردیم، به همینقدر اکتفا کنید اگر درجه‌ی سلوک‌تان خودبه‌خود بالا رفت و تجربه پیدا کردید، آنوقت حق دارید هر طور که می‌خواهید درک کنید. منظور این بحث بوده بین تمام کلیساها و تمام مجامع و همایش‌های به‌قول مسیحیان.

سلطان‌محمّد فاتح عثمانی که آمد این قسمت‌ها را فتح کرد و این اسلامی که می‌بینید اینطوری هست، دین آنها قرار داد، این به نزدیک دروازه‌ی اسکندریّه که مرکز علوم بود رسید، کلیسای مشهورِ آنجا را رفت درش بسته بود، راه ندادند. همه جا را گرفته بود، فتح کرده بود. صدای جار و جنجال از داخل کلیسا می‌آمد. پرسید: اینها چه می‌گویند؟ جنگ است همه جا را گرفتیم، مسیحیت را در آن قسمت‌ها از بین بردیم، حالا اینها چه می‌گویند اینجا؟ گفتند: اینها دارند بحث می‌کنند که عیسی با بدن جسمانی به آسمان رفت پیش خداوند یا با بدن روحانی؟ سلطان‌محمّد عصبانی شد گفت: بریزید همه‌ی آنها را بکشید، خودشان بروند ببینند با چه بدنی رفت. به‌جای اینکه در این موقعیت به حفظ جان خودشان و دیگران بپردازند و دین‌شان را حفظ کنند، در این بحث می‌کنند! حالا شما از پیروان آن همایشِ آنجا نباشید از پیروان سلطان‌محمّد فاتح هم نباشید، ان‌شاءالله خداوند این توفیق را به ما بدهد. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۴/۳/۱۷)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجذوب علیشاه) شامل: جزوات گفتارهای عرفانی/ شرح رساله شریفه پندصالح/ شرح فرمایشات حضرت سجّاد علیه‌السلام (شرح رساله حقوق)/ شرح فرمایشات حضرت صادق علیه‌السلام (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة)/ جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، خانواده، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، آداب حضور در مجلس فقری، امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر)/ جزوات رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات/ جزوات پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات/ مکاتیب عرفانی (مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها)/ مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها/ شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم/ گفت وگوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها) منتشر شده است.

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت WWW.JOZVEH121.COM اقدام فرمایید. همچنین برای دریافت گزیده‌هایی از بیانات می‌توانید به کانال jozveh121@ در برنامه تلگرام بپیوندید.